

کابل و کابلیان سوگوار اند

به پا خیزید وارث شهیدان
به ضد دشمنان ای سوگواران
قیام کنید که نامردان به کارند
همه مردان میهن سر به دارند.

هیچ جنگی غیر انسانی تر و ننگ آور تر از جنگ های متعصبانه ی مذهبی و تنفر آور حزبی که در داخل یک کشور برافروخته می شود، نیست. (شیلر)



(استاد صباح)

از خاک وطن نمانده جز ویرانی
پس بگو کجاست غیرت افغانی؟؟؟
برخیز وقت دفاع از مردم است
مردم وطن در خون اند، نمیدانی؟؟؟.



تن میسوزد در غم، چاره چون کنیم
یا فریاد ها سوی چنبر گردون کنیم
شهر سوخت و مردم گشته محزون
در حیرتم چگونه شنا در خون کنیم. ???

به غم هایت، به بغضت، به درد کشیدنت، به آه و فغاننت که از مرگ دوستانت فریاد سر میدهی، سوگووارم.
به سرخی دستانت که جنازه عزیزت را به آغوش کشیدی و به چشمان اشک آلودت و به قلب آکنده از درد و
رنجت، سوگووارم.

به شرمنده نشدن دولتمردان، به بی تفاوتی مسوولین کشور، بی رحمی و خونخواری تروریستان پلید، سوگووارم.
به فریاد های جانسوزت و به ناله های پرسوزت که بگوش هیچکسی نمیرو، سوگووارم.
به چهار دیواری اطرافت که آن را خون و آتش می بینی، به خیره ماندنت به سقف سیاه که چشمانت با تصور
آسمان با آن درگیر است، سوگووارم.

به سرفه های مکررت از بغض گلو، از دود باروت، به ناچاری ها و گم شدنت در این اجبار، سوگووارم.
بلی! هموطنم با تو، در غم تو، در اندوه تو، در مجبوری تو، در ناگذیری تو، در شهادت خانواده و عزیزانت،
سوگووارم.

شهر کابل خانه ی بیداد گر بی دین شده
سرخ رنگ از خون مردم زمین شده
ای خدایا رحم کن بر مردم حیران ما
انتحاری و انفجاری کافر و لعین شده.

آیا تروریستان آدمکش و سیه دل می دانند که یک انفجار و انتحار قلب چند نفر را می درد؟؟؟ آیا مزدوران اجنبی
می دانند که هر صدای غرش انفجار، فیر تانک و راکت، به قطره اشکی بدل خواهد شد و این اشک چه جگر
هایی را می سوزاند؟ آیا اینان می دانند؟؟؟ جنگ یعنی سوختن، ویران شدن، آرامش مادری که فرزندش را با
لالایی گرمش در آغوش خود خوابانیده، نوری، صدایی، ریزش سقف خانه و سرد شدن تن گرم کودک در قامت
خمیده مادر چه تاثیر دارد؟ تروریستان میدانند جنگ یعنی ستم یعنی آتش، یعنی خونین شدن و سرخ شدن جامه ی
و سیاه شدن جامه ای دیگر. گلوله ای از میل تفنگ و با ماشه کشیدن با سرعت شلیک می شد و در مبداء به
حلقومی اصابت نموده، آنرا سوراخ کرده و گذر می کند؛ میدانند که؟ کدام مادر ضجه می کشد؟ کدام پیراهن سیاه
می شود؟ کدام خواهر بی برادر می شود؟ آسمان کدام شهر سرخ می شود؟ کدام گریبان پاره می شود؟ کدام
کودک در انزوا و خلوت خویش از درد جانسوز بی پداری اشک میریزد. ???

اگرچه تن گرمش بی نفس شد
کجا تسلیم وحشت و هوس شد؟
به دشت سکوت و تنهایی خود
رفیق نغمه خوان او جرس شد.

شهر ما تنها جایی که تجلی تکثر اندیشه ها و پلورالیسم پیشه ها را دیدم، در رفتار سرنشینان کشتی این میهن
توفان زده بود! هر یک با اره خودخواهی به جان و هستی این زورق سرگردان افتاده و می کوشیدند آن را به
گرداب هلاکت و مرداب مرارت بیفکنند!!

نشستم در فراق گریه کردم
ز غمت بی نهایت گریه کردم
تمام روز در فکر تو بودم
تمام شب برایت گریه کردم
میان کوچه ها در شام غربت
شنیدم تا نوایت گریه کردم
الا ای مادر شهیدی کابل
تمام شب بجایت گریه کردم.
ایستادگی در برابر ستمگران
وطندارم مرا کردی پریشان
غمهای تو نموده تیت و پاشان
بیاد تو شب و روز غصه خوردم
شده ام رنجور و سر در گریبان.

هر روز، از گوشه ی شهر ما، صدای سهمگین ستمی برمی خیزد. کودکی بی گناه زیر بار ستم لگد مال می
شود. مادری در اندوه بی رحمی ناکسان روزگار ضجه می زند و ناله جان کاهی به آسمان می رود. با این حال،
به یادمان هست که همیشه در برابر آن همه ستم و تباهی، دلهایی هستند که استوار و شجاعانه فریاد یاری مظلوم
سر می دهند و دست هایی هستند که از آستین انسانیت بیرون می آیند و گلوی پر از فخر و تکبر ظالمان را به
سختی می فشارند.

از خاک وطن نمانده جز ویرانی
پس کو به کجاست غیرت افغانی؟
برخیز وقت دفاع از مردم است
مردم وطن در خون اند نمیدانی؟؟؟.

بلی هستند کسانیکه به یاری بندگان خدا می شتابند و خدا یاور آنهاست، که خداوند می فرماید: «اگر بنده گان مرا یاری کنید، شما را یاری می کنم.» ایشان راست قامتانی هستند که فرموده مولای متقیان می فرماید: «دشمن ستمگر و یار ستم دیدگان باشید» پس خدایا، ما را از کسانی قرار ده که دشمن ستم کاران و یار ستم دیدگان هستند و بر ما میسند ستمی را که بر هم نوعان می رود، نادیده انگاریم و به آرامش و رفاه خود دل خوش کنیم و به خواری، در برابر ستم، خاموش بمانیم.

شب آمد و دل تنگم هوای خانه گرفت
دوباره گریه ی بی طاقتم بهانه گرفت
شکیب درد خموشانه ام دوباره شکست
دوباره خرمن خاکسترم زبانه گرفت
نشاط زمزمه زاری شد و به شعر نشست
صدای خنده فغان گشت و در ترانه گرفت
زهی پسند کماندار فتنه کز بن تیر
نگاه کرد و دو چشم مرا نشانه گرفت
امید عافیتم بود روزگار نخواست
قرار عیش و امان داشتم زمانه گرفت
زهی بخیل ستمگر که هر چه داد به من
به تیغ باز ستاند و به تازیانه گرفت
چو دود بی سر و سامان شدم که برق بلا
به خرمنم زد و آتش در آشیانه گرفت
چه جای گل که درخت کهن ز ریشه بسوخت
ازین سموم نفس کش که در جوانه گرفت. . . (سایه).

خداوندا! مردم ما را یاری ده تا بنای ستم و ظلم را فرو ریزند و انتقام شهدای پاک و بندگان با نجابت ترا بگیرند و ستمگاران و آدمکشان تروریست را به جزای اعمالش برسان.

خدایا، ما را در برابر ستم گران، دستی کوبنده و قهار قرار ده و زبونی و پستی را از دل هایمان بزدا! باید فریاد رس ستم دیدگان باشیم و در برابر ستم کاران بایستیم.

زمان، زمان ستم، ظلم، مکر و خدعه است؛ دنیای فریب و حيله. دست ها به گونه ی عمل می کنند و زبان ها به گونه ی دیگر سخن می گویند. پاها به سوی زشتی ها می گذارند و زبان ها از خوبی می گویند. کشتن، بستن، بردن، فریب کاری و مکر، نرم ترین سلاح بدخواهان است. پنهانی ترین چاهی که بر سر راه می کنند تا طعمه های بیشتر به چنگ آورند وعده بیشتری را اسیر خواسته ها و پیرو اندیشه های خود سازند.

گرفته شهر ما را دود و باروت
به کوچه کوچه میبرند تابوت
چنان کردند ستم بر مردم ما
نه فرعون میکرد و نه نمرود.

من حاکمان شهر ما را اسیر توهم و بی خبر از درد مردم و بسی پست و بسیار سرمست دیدم؛ فرمانروایانی که به جای درد مردم، خوی تهاجم دارند، خائن اند، حال چه نشسته بر سر سفره شراب باشند و چه ایستاده در برابر رب الارباب! چه آلوده لغزش و چه بر سجاده نیایش! من فرمانروایان خودکامه را افرادی حقیر و شایسته تحقیر دیدم؛ در حالی که آنان خود را نه تنها همسنگ خورشید که شایسته هر تمجید می پنداشتند و دیگران را برده می انگاشتند، اینان جرثومه های حقارت اند و اسطوره های شرارت! من دولتمردی را دیدم که در دیار دور، هاله نور را می دید؛ اما در کنارش دزدی های کلان و اختلاس های عیان را نمی دید! پخمگان، هاله نور می دیدند و نخبگان حيله مستور!

چه فرصت هایی استثنایی را در چه سال هایی طلایی به باد فنا داد و حرث و نسل را به فساد کشید.

پرستو و قفس را سر بریدند

دل بی هم نفس را سر بریدند

چه ظالمانه در ظلمت شبها

نواهای جرس را سر بریدند.

من قرنی را دیدم که کرامت انسان به عنوان آخرین و پیشرفته ترین پیام انسانی می رفت تا پایان تاریخ تلخ بشریت را رقم زند. زیرا انسانیت انسان به کرامت اوست و کرامت انسان آن گاه تبلور می یابد که انسان بتواند آزاد بیندیشد و آزاد اندیشه هایش را بیان کند. بنابر این نفی آزادی انسان به مثابه نفی انسانیت اوست! . . . و من در این قرن دیدم که کاهنان مزدور با سلاح زور، به نام اسلام و خدا، فرشته آزادی را در پیش پای انگاره های زمین و بتواره های زمان قربانی می کنند.

به پا خیزید الا ای سوگواران

الا ای وارثان سربه داران

به پا خیزید که نامردان به کارند

همه مردان میهن سر به دارند

فرمانروایان خودکامه و حاکمان سیه نامه را چنان اقتدار گرای و فرمانفرمای دیدم که می توانستند گوش ها و چشم ها و دهان ها را ببندند؛ اما آنان را چنان ذلیل و علیل یافتم که نمی توانستند جلوی درک و فهم مردم را بگیرند. زیرا جوامع انسانی هوشمندند و قیم را بر نمی تابند. من چه خودکامگان سیه نامه را دیدم که عمری در شطرنج مردم، شطرنج بازی کردند و در شکنج مردم، گنج اندوختند. سرانجام در طغیان شطرنج مردم و در این اقیانوس پرتلاطم غرق شدند!!

هر کجا که می روم ز غم دیده پر نم است
هر روز من ز داغ مردم ماه محرم است
کوچه و پس کوچه ها خون و کشتن شده
آسمان در غم ما گر خون بگیرد کم است.

امنیت و آرامش امروز در وطن به یک رویایی دست نیافتنی و امنیت به یک کابوس وحشتناک تبدیل شده است. امنیت به دست کسانی هست که دیروز به منظور حرفه ی شدن نشانه زنی، عابرین را به گلوله می بستند. به دست کسانی هست که افتخار خرابی این شهر را به گردن آویخته اند. آنانیکه سالهای سال است که در مقابل ملت ستم دیده و مردم رنج کشیده زور گفتند، کشتند، بستند و بردند و از اموال بیت المال و از خون ملت قصرها، بلدنگها و آسمانخراشها ساختند و در مقابل دید جامعه بین المللی و قوای ناتو ثروت ملی را به تاراج میبرند و دستان شان بیشتر از گذشته و به خون بی گناهان آلوده شده است. ثمره سهم این افراد در قدرت دولتی و در ارگانهای امنیتی این شد که شب ها مسلح به خانهها داخل شده و هرچه دلش بخواهد انجام بدهند و هرچه دم دستش بیاید با خود ببرند. پولیس که حافظ امنیت و آرامش باید باشد اما در کشورما و مخصوصا در کابل به کابوسی تبدیل شده است. پولیس یعنی دزد و وندبازی. یعنی که با اسلحه اش توانایی هرکاری را دارد. از دزدی و رهنزی، آزار و اذیت مردم گرفته تا سرقت های مسلحانه و تجاوز به ناموس مردم. امروز با اندوه امنیت مردم بدست اینان است اینان که در بدل پول حاضرند تن به هر رذالت و پستی بدهند. پس این همه تروریست، انتحاری، و انفجاری از کجا و چگونه وارد شهر میشوند؟؟؟

شکسته مردمی آنسوی دریا
به یادش گریه کردم تا سحرگاه
دیگر لبها نخندت بر روی من
پریشانند از این امروز و فردا.

ساعت یک بعد از نصف شب، صدای انفجاری مهیب کابل را لرزاند. یک موتر لاری مملو از مواد انفجاری منفجر شد. این انفجار که در منطقه شاه شهید شهر کابل بوقوع پیوسته است باعث کشته و زخمی شدن صدها هموطن گردید. تا کنون آمار کشته و زخمی های ایین انفجار به پنجصد نفر رسیده است. در این انفجار علاوه بر کشته و زخمی شدن غیر نظامیان، ده ها خانه و جایادهای مردم نیز تخریب شده است.

کنار امن کجا، کشتی شکسته کجا
کجا گریزم از اینجا به پای بسته کجا
ز بام و در همه جا سنگ فتنه می بارد
کجا به در برمت ای دل شکسته کجا
فرو گذاشت دل آن بادبان که می افراشت
خیال بحر کجا این به گل نشسته کجا
چنین که هر قدمی هم‌هی فرو افتاد
به منزلی رسد این کاروان خسته کجا
دلا حکایت خاکستر و شراره می‌پرس
به باد رفته کجا و چو برق جسته کجا
خوش آن زمان که سرم در پناه بال تو بود
کجا بجویمت ای طایر خجسته کجا . .
بپرس (سایه) ز مرغان آشیان بر باد
که می روند ازین باغ دسته دسته کجا.
دو غزل از شاعر گرانمایه (سایه).

Esalat.Org